

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# هانا آرنت: هشتاد سالگی مارتین هایدگر تَجَدُّدِ اَمْتَال: تَجْدِيدِ سَنَّت

جلسه چهاردهم

دوشنبه ۱۱ - ۰۶ - ۱۴۴۲؛ ۰۶ - ۱۱ - ۱۳۹۹؛ ۲۵ - ۰۱ - ۲۰۲۱

# بیرون از خود برای او

• خدای تعالی می‌فرماید:

قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ إِن هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (سبأ ۳۴:۴۶)

(بگو جز این نیست که پند می‌دهم شما را به یکی، که قیام کنید برای الله دو دو، و یک یک. سپس، تفکر کنید، نیست صاحب شما را هیچ پوشیدگی‌ای، نیست او مگر بیم دهنده‌ای برای شما پیش از عذابی شدید!)

# آینه‌ام آینه‌ام؛ آینه‌ای آینه‌ای: عکس من/تو رنگ کسی

• شیخ ابن عربی: آینه در آینه:

... و اگر چشیدی این را، چشیده باشی غایتی را که فوق آن غایتی نیست در حق مخلوق. پس، طمع مورز و به رنج میافکن خودت را در بالاتر رفتن از این درجه، که اصلاً وجود ندارد، و بعد آن نیست مگر عدم محض. (فصوص الحکم، ج ۱، ص ۶۲، ترجمه)

• Jacques Derrida:

Différance: Endless "differences and deferrals":  
Endless Meanings

تا که خرابم نکند، کی دهد آن گنج به من؟  
تا که به سیلم ندهد، کی کشدم بحر عطا؟

• "رفتن سوی خود اشیاء": چگونه؟ تا به کجا؟

• تباین: کثرت در وحدت؛ وحدت در کثرت

• كُلِّ مَا زَادَ عَنْ حَدِّهِ انْقَلَبَ إِلَى ضِدِّهِ

(هرچه در نوردید حدّ خود را، دگرگون شد به ضدّ خودش.)

• اشیاء (ماهیات، Ontic)/الاشیاء (وجود، Ontology)

• غرق شدن چون در بی‌چون، و باز سر بر آوردن دیگر چون از بی‌چون.

به حُسن و خُلُق و وفا کس به یار ما نرسد  
تو را در این سخن انکار کار ما نرسد

• خدای تعالی:

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِئْتِي هِيَ أَقْوَمُ (۱۷:۱۹ الإسراء)

(به درستی که این قرآن هدایت می‌نماید بدانچه با قیامت‌تر است!)

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲:۲ البقرة)

(آن کتاب، و همی شک‌آمیز در آن نیست، هدایتی متقیان را!)

اگر چه حُسن فروشان به جلوه آمده‌اند  
کسی به حُسن و مَلاحت به یار ما نرسد

قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا  
يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً (الإسراء ۱۷:۸۸)

(بگو: اگر گرد هم آیند انسان‌ها و جن‌ها بر این که مثل این قرآن  
را بیاورند، نیاورند مثل آن را، هر چند بعضی از آنها بعضی  
[دیگر] را پشتیبان باشند.)

# هزار نقش برآید ز کِلکِ صنُع و یکی به دلپذیری نقشِ نگار ما نرسد

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَ ادْعُوا مَنْ  
اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۱:۱۳ هود)

(آیا می‌گویند، "بر بافته است آن را!" بگو، "بیآورید ده سوره مثل  
آن بر بافته، و فراخوانید هر که را می‌توانید غیر از خدا اگر  
راستین هستید!")

# هزار نقد به بازار کائنات آرند یکی به سگّه صاحبِ عیار ما نرسد

وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّمَّنْ مِثْلِهِ وَ  
ادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (البقرة ۲:۲۳)

(و اگر در وهمی شک‌آمیز هستید از آنچه فرو فرستادیم بر بنده  
خود، بیاورید سوره‌ای را از مثل آن، و فراخوانید گواهان خود را  
غیر از خدا اگر راستین هستید!)



# پدید آورنده چیست؟

- Foucault, Michel 1998. "What Is an Author?" In James D. Faubion (ed.), *The Essential Works of Foucault 1954 – 1984*, Volume 2. New York: The New Press, pp. 205-222.

میشل فوکو، "پدید آورنده چیست؟" ترجمه عزت الله فولادوند، نشریه هنر: تابستان ۱۳۷۳ - شماره ۲۵: ص ۳۷۶-۳۵۹. (با اندکی ویرایش، و دخل و تصرفاتی چند در ترجمه):

# پدید آورنده چیست؟

در میان آمدن چیزی به عنوان "پدیدآورنده" لحظه‌ی ممتاز فردیت‌یافتگی در تاریخ اندیشه و شناخت و ادبیات و فلسفه و علوم است. حتی امروز، وقتی تاریخ فلان مفهوم یا ژانر ادبی یا مکتوب فلسفی را بازسازی می‌کنیم، همه‌ی این مقولات در قیاس با واحد بنیادی و پرصلابت پدیدآورنده و اثر، به نسبت سست و ثانوی می‌نماید.

اما فعلا می‌خواهم صرفا به رابطه‌ی متن و پدیدآورنده بپردازم و به نحوه‌ایی که در آن متن دلالت می‌کند به این شخصیت، که دست‌کم به ظاهر، خارج از آن و مقدم بر آن است.

# پدید آورنده چیست؟

بِکِت موضوعی را که می‌خواهم آغاز کنم، با ظرافت این گونه به عبارت در می‌آورد: "چه اهمیتی دارد که چه کسی حرف می‌زند"، یکی گفت، "چه اهمیتی دارد که چه کسی حرف می‌زند". در این بی تفاوتی یکی از اصول بنیادی اخلاقی نویسندگی معاصر ظاهر می‌شود. می‌گویم "اخلاقی" زیرا این بی تفاوتی واقعا ویژگی‌ایی نیست که تشخصاً بخش شیوه‌ایی باشد که در آن کسی سخن می‌گوید یا می‌نویسد، بلکه نوعی قاعده‌ی جوهری است که بارها پذیرفته و اختیار شده است، ولی هرگز کامل بکار برده نشده است، نوشتار را چیزی کامل شده نمی‌داند، بلکه بر می‌افرازد آن را به عنوان نوعی کنش.

# پدید آورنده چیست؟

چون مانوس‌تر از آن است که نیازی تحلیل طولانی داشته باشد، این قاعده جوهری می‌تواند به بایستگی در اینجا ترسیم شود با ریشه‌یابی دوتا از موضوعات عمده‌ی آن.

نخست و پیش از هر چیز، می‌توانیم بگوییم که نوشتار امروزی رها کرده است خود را از مسأله ابراز (اظهار ما فی الضمیر). در حالی که باز می‌گردد فقط به خودش، بدون محدود شدن به حبس درون خود، نوشتار با همان بیرون گشوده (منشرح) خود شناخته می‌شود. این بدان معنی است که آن کنش و واکنشی است میان نشانه‌هایی که چیده شده‌اند کمتر مطابق محتوای مدلولی تا مطابق سرشت دال.

# پدید آورنده چیست؟

نوشتار مانند گونه‌ای بازی بسط پیدا می‌کند که بدون استثنا از قواعد و حدود خود فراتر می‌رود. در نوشتن، نه غرض نمایاندن یا تعالی بخشیدن عمل نگارش است، و نه میخکوب کردن موضوعی (فاعلی؟) در چارچوب زبان؛ بلکه آن پرسشی است از ایجاد فضایی که در آن فاعل نویسنده (شخص نگارنده) پیوسته ناپدید می‌شود.

# پدید آورنده چیست؟

موضوع دوم، یعنی رابطه نوشتن با مرگ، حتی از این هم مانوستر است. این پیوستگی، سنتی دیرینه را واژگون می‌کند که نمونه آن حماسه‌های یونانی است. غرض از حماسه‌سرایی در یونان دائمی کردن بیماری قهرمان بود که اگر حاضر می‌شد در جوانی بمیرد، زندگانش به واسطه مرگ قداست و عظمت می‌یافت و ممکن بود به جاودانگی برسد، و این مرگ پذیرفته شده را قصه جبران می‌کرد. در قصه‌های عرب نیز، مانند هزار و یک‌شب، انگیزه و موضوع و بهانه باز گریز از مرگ بود.

# پدید آورنده چیست؟

راوی برای جلوگیری از مرگ و به تأخیر انداختن روز حساب که می‌بایست او را در خاموشی فرو ببرد، تا سپیده‌دم قصه می‌گفت. قصه‌ء شهرزاد به منزله‌ء کوششی برای بیرون نگاه داشتن مرگ از دایره‌ء زندگی است که هر شب از سر گرفته می‌شود.

پس قصد چیزی بود که می‌بایست مرگ را دور نگاه دارد. فرهنگ ما این تصور را مسخ کرده است. نوشتن با فداکاری و حتی فدا کردن جان مرتبط شده است، و اکنون قسمی نابودی داوطلبانه است که لزومی به نمایش در کتابها ندارد چرا که در حیات و هستی خود نویسنده روی می‌دهد.

# پدید آورنده چیست؟

اثر که روزگاری غرض از آن بیمارگ کردن بود، اکنون، مانند مورد فلوبر و پروست و کافکا، حق دارد بکشد و قاتل پدیدآورنده خود باشد. اما مطالب به همین ختم نمی‌شود: رابطه نوشتن و مرگ همچنین در نابودی ویژگیهای فردی فاعل نویسنده متجلی است که انواع وسایل را میان خود و آنچه می‌نویسد تعبیه می‌کند تا نشانه‌های فردیت خاص خویش را از بین ببرد. در نتیجه، هیچ علامتی از او غیر از نبود شگفت‌انگیزش برجای نمی‌ماند، و او باید در بازی نوشتن نقش نعش را ایفا کند.



# پدید آورنده چیست؟

.... به علاوه، در سدهء نوزدهم نوع غیرعادی‌تر و دیگری از پدیدآورنده ظهور کرد که نباید با پدیدآورندگان "بزرگ" ادبی یا پدیدآورندگان متون مذهبی یا بنیادگذاران علوم مشتبّه شود. کسانی را که به این گروه تعلق دارند "بنیادگذاران خصلت گفتاری" خواهیم نامید. این کسان از آن جهت منحصر بفردند که صرفاً پدیدآورندگان آثار خویش نیستند، بلکه چیز دیگری نیز ایجاد کرده‌اند، یعنی موجد امکانات و قواعد شکل‌گیری سایر متون بوده‌اند،

# پدید آورنده چیست؟

یعنی موجد امکانات و قواعد شکل‌گیری سایر متون بوده‌اند، و بدین معنا مثلا بسیار با رمان‌نویس تفاوت دارند که فقط متن متعلق به خودش را پدید می‌آورد. فروید فقط پدیدآورندهء تعبیر رؤیا یا لطیفه و رابطهء آن با ضمیر ناخودآگاه‌نیست، یا مارکس صرفا پدیدآورندهء بیانیهء کمونیست یا سرمایه، بلکه هر دو امکانات بی‌پایان برای گفتار بوجود آورده‌اند.

# پدید آورنده چیست؟

- Foucault, Michel 1998. “What Is an Author?” In James D. Faubion (ed.), *The Essential Works of Foucault 1954 – 1984*, Volume 2. New York: The New Press, pp. 205-222.

In this way we can understand the inevitable necessity, within these fields of discursivity, for a “return to the origin.” This return, which is part of the discursive field itself, never stops modifying it.

# پدید آورنده چیست؟

The return is not a historical supplement that would be added to discursivity, or merely an ornament; on the contrary, it constitutes an effective and necessary task of transforming the discursive practice itself. Reexamination of Galileo's text may well change our understanding of the history of mechanics, but it will never be able to change mechanics itself. On the other hand, reexamining Freud's texts modifies psychoanalysis itself, just as a reexamination of Marx's would modify Marxism. (Foucault 1998: 219).

# قرآن/عترت

۲۶ دی ۱۳۹۹

## مروری بر نقد دکتر کدیور بر مقوله «دین و قدرت»

عبدالکریم سروش

آقای دکتر محسن کدیور، نقدی دنباله‌دار بر مقوله «دین و قدرت» این‌جانب آغازیده‌اند که تاکنون یک بخش آن **منتشر شده است**. ملاحظاتی بر این نقد دارم که به کوتاهی می‌نویسم تا طریق تفاهم گشوده‌تر گردد:

**یکم** - نقد ایشان با توصیفاتى از سخنان من آغاز می‌شود که گزندگی آن در چشم می‌زند: «پريشان، مشوّش، نامنجم، غیرعلمی، غیرمنصفانه، فاقد موازین علمی...». به گمان من این‌ها داوری‌هایی است که خواننده خود باید به آن برسد، نه این‌که نویسنده پیشاپیش آن را به خواننده، آن هم با این نیش‌گویه‌ها القا کند. شاید مرا هم در باب نوشته آقای دکتر کدیور چنین داوری‌هایی باشد، اما آن‌ها را نه در ابتدا می‌گویم، نه در انتها!

**دوم** - مقدمه نقد با دو نسبت ناروا آلوده می‌شود: یکی اینکه اسلام دین خشنی است (که گفته‌اند مدلول نظر من است) و دومی این‌که «سروش در جلسه دوم، خشونت منتسب به اسلام و پیامبر را پس گرفت»! نمی‌توانم باور کنم

# قرآن/عترت

که آقای کدیور سخنان مرا شنیده و چنین گفته باشند! من کجا گفتم که اسلام و پیامبر خشن‌اند تا بعداً آن را پس بگیرم؟ از ایشان انتظار دقت بیشتری داشتم. واژه «خسونت» را من به عمد فرونهادم، نه به غفلت! و خوب است ایشان هم غفلت خود را به عمد جبران کنند.

**سوم** - اما نکته فربه و فرخنده کلام ایشان این است:

در سه گزاره با روشنفکر دینی محترم [عبدالکریم سروش] موافقم به این شرح: الف: متون دینی موجود (از تفسیر قرآن، کتب روایی، سیره پیامبر، فقه و کلام و عرفان)، سمت‌وسویی سلطه‌گرانه و قدرت‌طلبانه دارند. ب: این متون از پیامبر نیز چهره‌ای اقتدارگرا، سلطه‌گر و همان عارف مسلح را ارائه کرده‌اند. ج: عمل مسلمانان، خصوصاً زمانی که در قدرت بوده‌اند، همین گرایش را نشان می‌دهد.

این تصدیق نیک و عالمانه آن‌گاه با جملاتی بدرقه می‌شود که وصله‌هایی ناسازند از قبیل اینکه سروش مدعی است که «پیامبر تاریخی و واقعی، اقتدارگرا بوده است». و عجیب‌تر اینکه «علوم رایج اسلامی و تاریخ زندگی مسلمانان تناسبی با سوگیری قرآن و راه و روش پیامبر و خدایشان نداشته است...».

# قرآن/عترت

نکته کلیدی همین‌جاست و به گمان من ضعف اصلی تحلیل ناقد محترم هم در همین نکته نهفته است. سروش به چند زبان باید بگوید که اسلام واقعی و پیامبر واقعی و اسلام ناب محمدی و ... به چنگ نیامدنی است و هرچه در دست داریم همین تفسیرهایی است که از اسلام می‌شود؟ اکنون سی سال از ظهور قبض و بسط تئوریک شریعت می‌گذرد و گویا هنوز آموزه‌های آن باید تکرار شوند که: اسلام چیزی نیست جز یک رشته تفسیرهای درست و نادرستی که از اسلام شده است. اسلام عریان و خالص و غیر تاریخی و تفسیرنشده نداریم. این امر بدیهی، گویی مغفول ناقد محترم افتاده است، و اگر خود آن را قبول ندارند (که آن هم خلاف بداهت است) دست کم آن را به صاحب قبض و بسط نسبت ندهند.

نه آقای کدیور عزیز! مرا و شما را و هیچ‌کس را به اسلام واقعی دسترسی نیست. هم‌چنان که هیچ‌کس را به هیولای بی‌صورت دسترسی نیست. شما هم امروز تفسیری بر تفسیرهای پیشینیان می‌افزایید (آن هم در فضای لیبرال قرن بیستم و بیست‌ویکم و با استناد به روشنفکرانی که متعلق به همین دورانند)، نه اینکه اسلام ناب و واقعی را عرضه می‌کنید. تاریخ، صحنه جدال تفسیرها با یکدیگرست نه جدال تفسیرها با واقع. گذشتگان هم به قول شما تفسیرهایی را در فضای اموی و عباسی از اسلام عرضه کردند. اسلام، به قول شما، اعمّ از علومش و سیاستش و چهره پیامبرش، در آینه تاریخ اقتدارگرا ظاهر شده‌اند، که دقیقاً همین‌طورست. اما به زعم شما، تاریخ حجاب چهره اسلام است و به زعم من، آینه اسلام! تا این مانع از میان برداشته نشود، گفت‌وگو و نقد به جایی نخواهد رسید.

# قرآن / عثرت

راه بازسازی و نواندیشی دینی، انکار یا حذف تاریخ نیست. راهش این نیست که دلسوزان را دو دسته کنیم یکی آنها که اصلاح دین می‌کنند و دیگری آنها که به زعم شما « قلب اسلام » می‌کنند، (قلب و قالب هم خود پس از تفسیر سر بر می‌آورند نه پیش از آن). راهش این نیست که تاریخ مسلمانان را یک‌سره با اسلام بیگانه بشماریم و بگوییم تا امروز مسلمانان سرگرم بازی بوده‌اند و اسلام واقعی فهمیده و پیاده نشده، و حالا ما می‌خواهیم آن را «سوار» کنیم! راهش حقّاری اسناد برای یافتن اسلام «واقعی» نیست. راهش قبول نقصان‌ها و فقدان‌ها و عزم بر جبران و درمان آنهاست. راهش بسط تجربه نبوی است؛ همان راهی که عارفان زیرک و آگاه رفتند و عشق را بر خوف افزودند و متاع دین را ماندگار و پُرخریدار کردند. امروز هم نیازمند آن زیرکانیم. با درود بر آن عارف مسلح، اشارت پر معنای عارف بلخ را پایان بخش کلام خود می‌کنم:

بگیر دامن لطفش که ناگهان بگریزد  
ولی مَکِش تو چو تیرش که از کمان بگریزد

والسّلام علی من اتّبع الهدی

عبدالکریم سروش

بیست‌وششم دی‌ماه ۱۳۹۹